

بررسی تولیدات کارخانه‌های جهان بعنوان دستگاہی واحد گروه متوجہین آبا

می‌کنند، آب و رنگ خود را از دست داده بود و سالها پیش زمان رقابت بین‌المللی فرا رسیده بود. از سال ۱۹۸۵ بیشتر کالاهایی که مصرف‌کننده بیگانه آمریکایی فکر می‌کند "ساخت آمریکا" است، محصول کارخانه‌هایی است که در نقاط مختلف جهان قرار دارند. ۴۰ درصد از کارکنان IBM، در سال ۱۹۹۰ غیرآمریکایی بودند. شرکت ویرلپول، عرضه‌کننده عمده لوازم خانگی آمریکا، بیشتر محصولات خود را در مکزیک و اروپا تولید می‌کند و ۱۰٪ از نیروی کار آمریکایی خود را کاهش داده است. و شرکت جنرال الکتریک، بزرگترین شرکت بخش خصوصی سنگاپور است. در این کشور کارخانه‌هایی که مالکین آنها آمریکایی هستند، بیش از صد هزار نفر از مردم سنگاپور را بکار گرفته‌اند که قطعات الکترونیکی می‌سازند و به آمریکا ارسال می‌کنند. تا اوائل دهه ۱۹۹۰، حدود یک پنجم تولید کل شرکت‌های آمریکایی، توسط غیرآمریکاییها و در خارج از آمریکا تولید می‌شد. همانطوریکه در جدول ۳، در صفحه ضمیمه نشان داده می‌شود، سرمایه‌گذاری خارجی در سه دهه اخیر، بیش از تجارت و تولید جهانی، افزایش یافته است.

سالهاست که در صنعت آمریکا تحول ایجاد شده است و تولید ارزان کالاهایی چون منسوجات، پوشاک، کفش، کیفهای دستی، صندلی اتومبیل و سیمهای برق به مکزیک انتقال یافته است. بیشتر

تولیدات کارخانه‌های از سال ۱۹۰۰ تا کنون، از حدود ۴۰٪ به کمتر از نصف آن تقلیل یافته است. حتی در آلمان و ژاپن که کارخانه‌های زیادی را بعد از سال ۱۹۴۵ بازسازی نمودند، اکنون سهم اشتغال آنها به تولیدات کارخانه‌های کمتر از ۳۰٪ است. با انتقال کارخانه‌ها از کشورهای غنی به سمت کشورهای در حال توسعه، که بعلت وجود نیروی کار ارزان در آنها، در بسیاری از کارهای تکراری مورد نیاز تولید اتیوه دارای مزیت هستند، تأثیر این جابجائی بیشتر شده است.

این روندها باعث بروز مشاجره‌های نگران‌کننده‌ای در مورد «کم شدن سهم صنعت»^(۴) در غرب شده است. در دهه ۱۹۷۰ که افزایش قیمت نفت باعث ایجاد تورم در اروپا و آمریکا گردید، بسیاری از مردم بیم آن داشتند که اگر تولید به سمت کشورهای در حال توسعه که دارای نیروی کار ارزان هستند، تسخیر جهت دهد، تولیدات کارخانه‌های در کشورهای صنعتی با کاهش شدید مواجه می‌گردد. در اواسط دهه ۱۹۸۰ تعداد زیادی از آمریکائیکها بر این باور بودند که چون فعالیتهای اصلی صنعت کشورشان به سمت مناطقی در مکزیک و آسیا که سطح دستمزدها پایین است کشیده می‌شود، صنعت کشورشان "از درون تهی" می‌گردد و بنظر می‌رسد که یک سرطان ناگهانی به جان صنعت آمریکا افتاده است.

آنگونه نیست. تحولی در حال وقوع است اما نه تحولی مخرب، و این تحول از مدتها پیش، در حال وقوع بوده است. سالها قبل از اواسط دهه ۱۹۸۰، ساختار صنعتی آمریکا دستخوش تحول شده بود. آن تصویر آشنا از کمپانیهای کهنه کار و مقتدری چون IBM و جنرال موتورز و فورد که بیشترین تولیدات کارخانه‌های آمریکا را تولید

کشورهای ثروتمند نگران این مسئله هستند که امر تولیدات کارخانه‌های بدست کشورهای فقیر می‌افتد. آقای ایابن کارسون^(۱) می‌گوید: همینطور است اما جای نگرانی نیست.

تحول همیشه مردم را به هراس می‌اندازد. و امروزه اقتصاد جهانی دستخوش دو تحول بزرگ گردیده است که هر دوی آنها بزرگتر از بحران مالی آسیا و یا اتحادیه پولی اروپا می‌باشند.

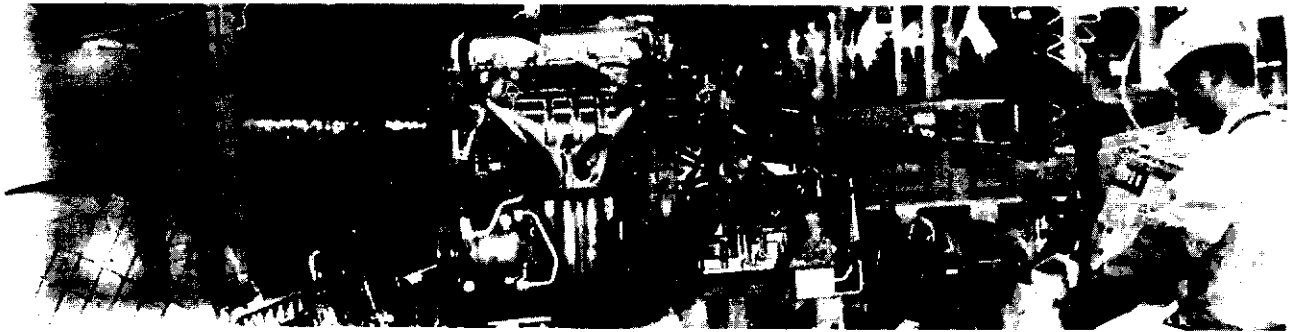
اولین تحول آن است که مقدار زیادی از تولیدات صنعتی از آمریکا، اروپای غربی و ژاپن به سمت کشورهای در حال توسعه در آمریکای لاتین، جنوب شرق آسیا و اروپای شرقی، انتقال می‌یابند. مثالی کلاسیک برای آن، انتقال منسوجات از کشورهای ثروتمند جهان در دو دهه گذشته می‌باشد. در سال ۱۹۵۰ آمریکا به تنهایی بیش از نصف تولید اقتصادی جهان را بخود اختصاص میداد. اما در سال ۱۹۹۰، سهم آن کاهش یافت و به یک چهارم رسید. حتی در آنزمان آمریکای شمالی، اروپا و ژاپن در میان آنها بود که هنوز سه چهارم تولید جهانی مربوط به آنها بود. اما همانطوریکه در آن جسولیوس^(۲) و ریچارد براون^(۳)، دو اقتصاددان که در بریتانیا مشغول بکار هستند، در مقاله‌ای مشهور در سال ۱۹۹۳ خاطر نشان کردند، زمان دستخوش تحول است. اکنون که از آنزمان دیری نگذشته است، بسیاری از شرکت‌های بزرگ غرب در کشورهای فقیر بیش از کشورهای غنی نیروی کار (و مشتری) دارند.

تحول بزرگ دیگر آن است که در کشورهای غنی عضو سازمان همکاریهای اقتصادی و توسعه (OECD) تراز فعالیت اقتصادی از تولیدات کارخانه‌ای به سمت خدمات، تغییر جهت داده است. در آمریکا و انگلیس، نسبت نیروی کار

1 - Iain Carson 2 - Deanne Julius

3 - Richard Brown

4 - deindustrialisation



تولیدات کارخانه‌ای آنها به سمت رقبایشان که با دستمزد کم کار می‌کنند، کشیده می‌شود؟ کشورهای ثروتمند چگونه می‌توانند بدون داشتن کارخانه‌های بزرگی که فولاد، اتومبیل، ابزارآلات دستگاهها و تلویزیون برای مشتریان خارجی ارسال می‌کنند، درآمد داشته باشند تا در جهان ابراز وجود کنند و پول پیدا کنند تا مواد غذایی و نفت و دیگر مواد خام مورد نیاز خود را خریداری نمایند؟ خانم جولیوس و آقای براون در مقاله سال ۱۹۹۳ خود این مطلب را بحث «تولیدات کارخانه‌ای چیز خاصی است» نامیدند. اگر از این جنبه به آن نگاه کنیم، تولیدات کارخانه‌ای چیزی است که از آن قدرت بیشتر، شغل‌های با دستمزد خوب و درآمدهای خوب صادرات حاصل می‌شود و پیشرفت تکنولوژی آن نیز از هر فعالیت اقتصادی دیگر بیشتر است.

مقاله جولیوس - براون تشریح می‌کند که اینگونه نیست. خانواده‌ها در طول حیات خود فقط به تعداد محدودی اتومبیل، یخچال و ماشین ظرفشویی نیاز دارند. وقتی کشورها غنی‌تر می‌شوند، سهم بیشتری از درآمد خود را صرف تعطیلات، بهداشت و تحصیل می‌کنند. کسانی که مشغله زیاد دارند، می‌خواهند دیگران را برای نظافت خانه‌هایشان و شست و شوی لباس‌هایشان و کارهای دیگر، بکار گیرند. بهرحال بسیاری از شغل‌هایی که از قدیم بعنوان بخشی از «تولیدات کارخانه‌ای» محسوب می‌شدند، نظیر طراحی و بازاریابی محصول، در واقع شغل‌های خدماتی هستند. وقتی تقاضا برای این شغل‌های خدماتی افزایش پیدا کند، در مقایسه با کارهای پرزحمت در کارخانه‌ها که بهرحال بیشتر آنها در حال انتقال به کشورهای دیگر است، دستمزد آنها بالا می‌رود و جذاب‌تر خواهند شد. خدمات بعنوان بخشی از تجارت بین‌المللی که بوسیله خصوصی‌سازیهای گسترده تشویق می‌شود، رشدی سریع پیدا کرده

کالا در کارخانه است (همانطوریکه در ۱۵ سال قبل، کار مردان واقعی زراعت و کشاورزی بود). ۳۰۰۰ شغل، بدون سر و صدا از شبکه بانکی کشور حذف می‌شود و کسی خم به ابرو نمی‌آورد. و اگر یک مرکز تلفن در شامل شرقی انگلستان افتتاح شود که ۳۰۰۰ شغل جدید ایجاد کند، شاید فقط در اخبار محلی اشاره‌ای کوتاه به آن بشود. اما اگر یک کارخانه فولاد تعطیل شود، تا هفته‌ها آه می‌کشند. و اگر یک کارخانه تولید قطعات الکترونیکی افتتاح شود، تمجید و ستایش برای آن ماهها طنین‌انداز می‌شود.

در واقع در اکثر کشورهای غنی امروزی، زمانی موفقیت اقتصادی مترداف بود با داشتن تولیدات کارخانه‌ای. بسیاری از مردم انگلستان که واقعه‌های گذشته را بیاد ندارند، هنوز دثشان برای شهر بیرمنگام بعنوان «شهر صنعتی جهان» و ساختن کشتی‌های غول‌پیکر که امواج دریا را در می‌نوردند، می‌تپد و برای آن افسوس می‌خورند. علاوه بر آن موفقیت در تولیدات کارخانه‌ای، با قدرت سیاسی مرتبط بود. بدین علت متحدین توانستند آلمان را در دو جنگ جهانی شکست دهند که ماشین صنعتی آمریکا، سبلی از تانک و کشتیهای جنگی و هواپیماهای بمب‌افکن برای جنگ با آن کشور روانه کرد. مهمتر از همه آنکه، تولیدات کارخانه‌ای برای مدتهای مدید منبعی از شغل‌های قابل اطمینان با دستمزد خوب بود برای جوانانی که فقط متکی به نیروی عضلانی خود بودند و هنوز هم تا اندازه‌ای همینگونه است. یکی از رؤسای واحدهای تولیدی در شرکت کرایسلر می‌گوید: «ما مردانی را به استخدام در می‌آوریم که هرگز برنامه‌نویس میکروسافت نخواهند شد.»

چیز خاصی نیست

بنابراین آیا کشورهای ثروتمند جهان باید نگران این مسئله باشند که بنظر می‌رسد اکنون بخش

کالاهایی که برجسب کارخانه اتومبیل‌سازی دیترویت و یا برجسب نوعی کامپیوتر از یک شرکت سازنده کامپیوتر را دارا بودند، در واقع محصولی از یک شبکه گسترده بین‌المللی عرضه کننده و مونتاژکننده بود. و چند دهه طول کشید تا سیاستمداران بفهمند چه می‌گذرد. سرانجام وقتی متوجه شدند، در حالیکه سازندگان اتومبیل دیترویت و شرکتهای سازنده کامپیوتر کالیفرنیا، تعداد زیادی از قطعات خود را، از اکسل گرفته تا میکروچیپ‌ها، وارد کرده بودند، با نومییدی هیاو سر دادند که ژاپن در تمام صنایع پیشرفته، از ما برتری پیدا کرده است و بیشتر تولیدات آمریکا به مرز فروپاشی رسیده است. و فقط در آمریکانبود که مردم از وضع کشور خود مأیوس شده بودند.

یک مطلب در اینجا خیلی عجیب است. چرا در بهار سال گذشته که شرکت رنو (شرکت اتومبیل‌سازی عمده در فرانسه) تصمیم گرفت کارخانه‌ای در نزدیکی بروکسل را تعطیل کند، سیاستمداران فرانسوی و بلژیکی ناراحت شده و اعتراض کردند؟ چرا بیم از اعتراضاتی مشابه، باعث شد که شرکتهای جنرال موتورز و فورد، ظرفیت مازاد خود را در سراسر اروپا حفظ کنند، در حالیکه اگر نگاهی عمیق‌تر به تعداد اتومبیل‌هایی که آنها واقماً می‌توانند بفروش برسانند بیندازیم، به این نتیجه می‌رسیم که آنها بایستی کارخانه‌های غیرکاری خود را تعطیل می‌کردند.

پاسخ جامع به سؤالات فوق، بویژه در اروپا، این است که هنوز بسیاری از مردم بی‌دلیل معتقدند که داشتن تولیدات کارخانه‌ای مهمتر از هر فعالیت اقتصادی دیگر است و ساختن کالا، بنحوی والا تر و برتر از کار انگشتی با کامپیوتر و یا اصلاح سر دیگران است. مهم نیست که اکنون بیش از دو سوم تولید در کشورهای عضو همکاریهای اقتصادی و توسعه (OECD)، و چهارپنجم اشتغال در بخش خدمات است. هنوز هم کار مردان واقعی، ساختن

است. کارهای سخت و سرمایه‌بر ساخت اتومبیل، مواد شیمیایی و کامپیوتر، دیگر قدیمی بنظر می‌رسند. اگر طالب نشاط جوانی هستید، باید به سراغ کارهایی چون ارتباط از راه دور، هوانوردی، تکنولوژی زیستی و یا صنعت بهداشت بروید.

در تمام کشورهای ثروتمند، سهم تولیدات کارخانه‌ای از کل تولید کشور رو به کاهش است و حقوق و دستمزد پرداختی به آنها نیز حتی بیشتر رو به کاهش است. همین امر در مورد بخش کشاورزی نیز اتفاق افتاده است. در اوایل قرن حاضر، ۶۸٪ از نیروی کار ژاپن و ۴۴٪ از نیروی کار آمریکا و حدود ۲۰٪ از نیروی کار انگلستان، روی زمینهای کشاورزی کار می‌کردند. امروزه فقط ۷٪ از نیروی کار ژاپن و ۳٪ از نیروی کار آمریکا و ۲٪ از نیروی کار انگلستان در بخش کشاورزی کار می‌کنند. با این وجود، کاهش نیروی کار در بخش کشاورزی باعث فقر و نیازمندی این کشورها نشده است و کاهش کارخانه‌ها نیز باعث فقر آنها نخواهد شد. کارهای دیگری برای مردم وجود دارد که با انجام آنها می‌توانند درآمدهای راحت داشته باشند و بهرحال شاید جالبتر از وجین کردن در مزرعه و یا کشیدن اهرم در خطوط تولید کارخانه باشد.

این بررسی، نگاهی دارد بر نحوه تحول تولیدات کارخانه‌ای در کشورهای غنی و فقیر. و بجای آنکه مراحل مختلف آن زیر یک سقف و یا داخل یک شرکت انجام شود، در حال جدایی و پراکنده شدن است. تمایز بین تولیدات کارخانه‌ای و خدمات در حال کم شدن است. و مخصوصاً نرم‌افزارهای جدید کامپیوتری به شرکتها کمک می‌کنند تا در کار خدمات به مشتریان انفرادی خود، بهتر سازماندهی نمایند و این همان بازنویسی قوانین و مقررات تولید انبوه است.

تمام اینها به ساختار تولیدات کارخانه‌ای برمی‌گردد. دیگر مانند دهه ۱۹۷۰ که صنعت کشتی‌سازی از اروپا به آسیا منتقل شد، صنایع عمده از جایی به جای دیگر منتقل نمی‌شوند. این بررسی با آوردن مثالهایی از مراکز صنعتی آمریکا و از کارخانه‌های متعددی در مکزیک و از شبکه تولیدات کارخانه‌ای واقع در هنگ کنگ، استدلال می‌کند که امروزه تولیدات کارخانه‌ای بصورت یک کار بین‌المللی درآمده است. کارهای ظریف در کشورهای ثروتمند و توسط نیروی کار ماهر انجام می‌شود و قطعات ساده‌تر آن در جایی دیگر از زنجیره عرضه جهانی انجام می‌شود. سهم شرکتی

چندملیتی در انجام این روند، روزافزون است و این شرکتها می‌دانند چه بخشی از کار در چه جایی از جهان به بهترین نحو انجام می‌شود و جایی برای نگرانی در آن نیست. هر کشوری که مایل باشد مهارتهای موجود در خود را بکار می‌گیرد و به انجام بخشی از آن می‌پردازد و از آن بهره‌مند می‌شود.

زمان سابق لیگونه بود.

زمانیکه کشورها بر محصول کارخانه‌های خود نظارت کامل داشتند، تجارت این محصولات رونق خوبی داشت اما با ایجاد رقابت همه چیز دگرگون شد.

در اوایل قرن بیستم، صنعت در آمریکا، اروپا و ژاپن بصورت گروههای بزرگ درآمد. قانون شرمین سال ۱۸۹۰ آمریکا در مورد از بین بردن کارتلها، قربانی قانون پیامدهای ناخواسته^(۱) شد که باعث رونق بخشیدن به ادغام شرکتها گردید. اگر رقبا نتوانند با هم تئانی کنند، یا هم ادغام می‌شوند و ادغام نیز شدند.

آقای رابرت ریچ^(۲) در کتاب ۱۹۹۱ خود بنام «کار ملتها»^(۳) خاطر نشان می‌کند که تا سال ۱۹۰۴، یک سوم کل تولیدات کارخانه‌ای آمریکا توسط ۳۱۸ شرکت با سرمایه مرکب ۷/۳ میلیارد دلار (معادل ۱۲۱ میلیارد دلار به پول امروز) تولید می‌شد. محدودیتهای تعرفه‌ای باعث بالا بودن قیمت‌های داخلی گردید. بنابراین اغلب، خریداری شرکت عرضه کننده مواد اولیه از صاحبان آنها و از صحنه خارج نمودن آنها کاری عاقلانه می‌نمود. وقتی فولاد آمریکا دریافت که وارد کردن زغال سنگ و سنگ آهن از کانادا، برایش گران تمام می‌شود، معدن زغال سنگ و سنگ آهن پنسیلوانیا را از صاحبان آنها خرید. و بدین ترتیب ادغام عمودی شرکتی بزرگی که تمام مراحل تولید را از مواد خام تا کالای ساخته شده کنترل می‌کردند، بوجود آمد.

با افزودن خط مونتاژ متحرک می‌توان تولید انبوه و ارزان داشت. آقای هنری فورد در سال ۱۹۱۳ پس از دیدار از کشتارگاه شیکاگو، تولید از طریق خط مونتاژ را معرفی نمود. وی در کشتارگاه دیده بود که لاشه گاوها در یک خط حمل می‌شد و ابتدا پوست آنها کنده می‌شد و سپس گوشت آنها قطعه قطعه می‌شد. وی تصمیم گرفت عکس همین

روش را در مورد ساخت اتومبیل انجام دهد و خط مونتاژی ایجاد کرد که در آن قطعات کوچک اتومبیل بهم وصل و قطعات بزرگتر ساخته می‌شد. سپس با وصل شدن قطعات بزرگتر به یکدیگر، اتومبیل کامل ساخته می‌شد. وی میدانست که می‌تواند از این راه پول کلانی بدست آورد.

اینگونه بود که شرکتی نظیر جنرال موتورز و سپس یوراس استیل، جنرال الکتریک، امریکن کن و انترنشنال‌ها رو بستر، بوجود آمد. در ژاپن، همین ادغامها باعث ایجاد شرکتی بزرگ زایباتسو^(۴)، مانند میتسوبیشی و کاوازاکی گردید. در اروپا نیز شرکتی نظیر زیمنس، براون باوری، فیلیپس، کسمپانی جنرال الکتریک^(۵)، صنایع امپریال کمیکال^(۶)، تأسیس شد.

این شرکتها بصورت قهرمانان ملی درآمدند و با دولتهای خود قرارداد غیر مکتوب داشتند. شرکتی بزرگ آمریکا، تولید کالا در حجمی عظیم را سازماندهی نمودند. صرفه‌جویی مقیاس باعث کاهش هزینه‌های تولید گردید و مصرف کنندگان آمریکایی می‌توانستند کالاهای مورد نیاز خود را با قیمت ارزان خریداری نمایند. البته قیمت‌ها در حدی بود که زمینه سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات جدید فراهم شود و سهامداران نیز از سود سهام خوبی برخوردار باشند (و پرداخت حقوق و دستمزد مدیران و کارگران در حدی باشد که بتوان آنها را در حد معقول راضی نگه داشت). در عوض، دولت اجازه نمیداد از خارج رقابت ایجاد شود و تا حدی تئانی بر سر قیمت‌ها در داخل کشور را تحمل می‌کرد. هنگام ارائه طرح نیودیل^(۷) در اوایل دهه ۱۹۳۰، این شرکتی بزرگ در زمره نهادهای ملی بودند. نهایتاً آنچه برای شرکت جنرال موتورز مفید بود، در

1 - Law of Unintended Consequences.

2 - Robert Riech

3 - Work of Nations

4 - Zalbatsu

5 - Compagnie Generale d'Electricite

6 - Imperial Chemical Industries

(اصطلاح عمومی برای تدابیری که دولت فراتکلین روزولت برای احیاء و تحریک بهبود و رونق اقتصاد ملی و تأمین اجتماعی به اقتصادی سال New Deal دنبال‌بحران ۱۹۳۰ میلادی در ایالات متحده ابتکار نمود).

توسعه مدیرییت / شماره ۲۵ خرداد ۱۳۷۸

از برخی شرکتهای بزرگ دیگر آغاز شد، نیز ادامه یافت و در سال ۱۹۸۴ به پایین ترین سطح خود رسید. آقای شونیرگر میگوید: اینگونه است که شرکتهایی که روزگاری برای خود شرکت بزرگی بودند، توسط تازه واردهای بازار مصرف شخصی، نظیر کامپک، به زانو درآمدند.

آقای شونیرگر معتقد است اتخاذ «روشهای ژاپنی تولید متنوع و اندک از یک نوع کالا» بود که از اواخر دهه ۱۹۷۰ به بعد، باعث بهبود وضع تولید در آمریکا گردید. وی عملکرد شرکتهای فورد موتور، جان دیر (ماشین آلات کشاورزی)، TRW (شرکت بزرگ الکترونیکی و مهندسی) ایتون (اکسل) و پیسی را بسیار عالی میخواند. و از شرکتهای کومینس انجین،^(۳) کاتریلار، بلک اندکر، موتورولا (ریز تراشهها و تولیدات الکترونیکی)، جنرال میلز (فراوردههای غذایی) وهانی ول (تجهیزات کنترل کننده صنعتی) نیز بخوبی یاد می کند.

وی با عنایت به گذشته، دهه ۱۹۷۰ را دهه ژاپن می داند. این کشور با اختراع روش تولید متنوع و اندک از یک نوع کالا، توانست با تأسیس تعداد زیادی کارخانه، از کارخانه تولید ورقه های فولادی و کشتی تا اتومبیل، ماشین حساب و تلویزیون، بازارهای آمریکا و اروپا را تسخیر نماید. سپس وضع عوض شد و آمریکائیا متوجه موضوع شدند. از اواسط دهه ۱۹۸۰ تا اواسط دهه ۱۹۹۰، دهه آمریکا بود. درست زمانیکه مجلات آمریکایی داستانهای غمباری درباره «توخالی شدن» صنایع آمریکا و از دست رفتن توان رقابت کشور خود می نوشتند، صنایع آمریکا در آغاز راهی بود که ثابت کند شکوه های آنها بیمورد است.

بقیه این بررسی، نظری دارد به چگونگی تأثیر این فشارها بر تولیدات کارخانه های نقاط مختلف جهان و چگونگی واکنش شرکتها در برابر این فشارها. بهترین محل برای آغاز این بحث، نیمه غربی آمریکاست، محلی که در اواسط دهه ۱۹۷۰ صنایع اتومبیل سازی و عرضه کنندگان قطعات آنها در صنایع مهندسی، رویه افول بود و برای نجات آنها لازم بود تهاجم سرمایه و ایده های جدید آغاز شود.

همانگونه که در جدول شماره ۴ دیده می شود، عملکرد تولید کنندگان محصولات کارخانه های از سال ۱۹۴۵ تا کنون به شکل ۷ بوده است. برای چند دهه، گردش موجودی انبار آنها کندتر گردید. سپس مجدداً شروع به افزایش لازم نمود و همانطوریکه



واقع تا اندازه ای برای آمریکا هم مفید بود. تنها ۴٪ اتومبیلهایی که مردم آمریکا خریداری می کردند، در خارج از آمریکا ساخته می شد. مابقی آنها در سه شرکت بزرگ اتومبیل سازی در دیترویت، ساخته و عرضه می شد.

در اروپا و ژاپن نیز فرآیندی مشابه تحقق یافت. در هر یک از صنایع، دو یا سه شرکت بزرگ بصورت شرکتهای عمده و غالب در آمدند. بجای آنکه هر شرکتی دستمزد خاص خود داشته باشد، برای کل صنایع دستمزد مشخصی تعیین شد و این امر باعث محدودیت رقابت در هزینه ها گردید. چون رقابت چندانی از خارج کشور صورت نمی گرفت، قادر بودند قیمتها را هماهنگ کنند. بقول آقای ریچ، «این نظام، منطق داخلی خاص خود را داشت. کل تجارت و کل نیروی کار و عامه مردم بمنظور برخورداری از کارائی مقیاس بیشتر، برای تولید در حجم وسیع یارانه می دادند و کارائی مقیاس بیشتر نیز به نوبه خود باعث می شد تعداد زیادی از مردم طبقه متوسط آمریکا قدرت خرید تولیدات گسترده را داشته باشند.» و این در واقع یک داد و ستد ملی بود.»

اما این روش محکوم به شکست بود. شرکتهای آمریکایی بتدریج در خارج از آمریکا ریشه دواندند و خیلی زود دریافتند که می توانند در شرکتهای وابسته خود در خارج، کالا تولید و به آمریکا ارسال کنند و آنها را با سود بیشتر بفروش برسانند. و شرکتهای غیر آمریکایی با درس گرفتن از کاپیتالیسم آمریکایی، آماده رقابت شدند. مصرف کنندگان آمریکایی دیدند که دوربین ها و تلویزیونهای ارزانتری از ژاپن وارد می شود. کشتی های بارکش و ارتباطات خوب، دسترسی به تمام نقاط جهان را تسهیل نمود. دامنه وسیعی از کالاها در جاهایی که تولید آنها بسیار ارزان تمام می شد، ساخته می شد و سپس به تمام نقاط جهان ارسال می گردید. سرانجام رقابت واقعی بوجود آمد.

درس مهم

در جریان این مسائل مردم نمی توانستند درک کنند چه چیز در حال وقوع است. برای مدتها واقعیت در حسابهای شرکتهای بزرگ مدفون شده بود. آقای ریچارد شونیرگر در کتاب جدید خود^(۱) به تشریح آن پرداخت. وی با ساده کردن مباحث حسابداری، برای توجه نمودن به یک شاخص اصلی بهداشت تولید کنندگان کارخانه ای، روشی را معرفی نمود. گردش موجودی انبار مواد خام و مواد دیگری که شرکتها به کالای ساخته شده تبدیل می کنند، چندبار در سال است؟ هرچه این گردش سریعتر باشد، کارائی شرکت بیشتر است و در شرایط مساوی با دیگر شرکتها، پول بیشتری بدست می آورد.

شاید شما حدس زده باشید، این افزایش ابتدا در ژاپن شروع شد. ژاپنی ها فن تولید محصولات کارخانه ای «متنوع و به مقدار اندک از یک نوع کالا»^(۲) را معرفی نمودند.

عادت به داشتن کمترین موجودی انبار، ارسال مستقیم و «بموقع» قطعات به خط تولید، و اطمینان حاصل نمودن از اینکه از همان ابتدا، کالا با کیفیت خوب تولید می شود. تولید کنندگان آمریکایی تا حدود سال ۱۹۷۵ که رقابت شرکتهای موفق ژاپنی واقعا برای آنها دردسر آفرین شده بود، از این موضوع غافل بودند. افول شرکت IBM که دیرتر

(تولیدات کارخانه ای در World Class سطح جهانی: دهه آینده) Manufacturing: The Next Decade - 2 - "Lean" Manufacturing Techniques 3 - Cummins Engine

مبانی شخصیتی احساس تعاون در سیستم‌های انسانی

«نیمافرمانی»

آدلر مبنای الهام مفهوم‌سازی دیگری^(۳) همچون فرایند هویت‌جویی در تئوری اریکسون به صورت کشف جایی در جامعه برای شکوفایی، و تئوری مشخص-محوری راجرز به صورت توانایی همدلی درآمده است، و یا اینکه بدون قبضی و بسط-همچون علاقه اجتماعی در تئوری درمان وجودی رولومی - در برخی نظریات دیگر لحاظ شده است. در این نظریه، میزان احساس تعاون و یا درجه توجه فرد به رفاه و سعادت دیگران میزانی برای تعیین سلامت روانی است. حداقل این احساس در بیماران روانی، و حداکثر آن در شخصیت‌های پخته و رشدیافته قابل مشاهده است. احساس تعاون یک استعداد است که مانند هر استعداد دیگری نیاز به پرورش دارد. این استعداد در قالب همکاری، تعاون، و احترام متقابل نمود پیدا می‌یابد. در این فرایند، فرد مایل به کشف راه بی‌همتای خود برای فعالیت و پذیرش مسئولیت در اجتماع است تا از این طریق فرایند شکوفایی شخصیت خود و دیگر انسانها را هموار کند.

عوامل مؤثر در تحول احساس تعاون

بر اساس مفهوم‌سازی‌های آدلر، حیات هر فردی با یک احساس کهنتری آغاز می‌شود. انسان در طول تاریخ تحولش همواره خود را در برابر نیروهای طبیعت ناتوان و حقیر احساس کرده است. هر کودکی نیز در ابتدای زندگی بی‌کفایتی خود را در مقابل بزرگسالانی که روی را احاطه کرده‌اند درک می‌کند و در اثر ارزیابی‌ای که از خود و محیط بعمل می‌آورد، به ناتوانی و کهنتری خود پی برده و این احساس را تجربه می‌کند. احساس کهنتری، احساسی منفی و دردناک است و هر فردی برای تخفیف آن و دستیابی به یک احساس و وضعیت مثبت تلاش می‌کند.

چنین حرکتی از نظر آدلر تلاش برای برتری

انکارناپذیر را مورد تأکید قرار می‌دهد که رشد و شکوفایی هر فرد در گرو سهمی است که در رشد و شکوفایی دیگران بهمه دارد. فعالیت اجتماعی و سازمانی انسانها به گونه‌ای است که حفظ منافع و ارضاء نیازهای تک‌تک افراد در بلندمدت، به میزان همکاری و مشارکت آنها در بالندگی اجتماعی که در آن زندگی می‌کنند بستگی دارد. هرچقدر از احساس همکاری و تعاون فرد نسبت به اجتماع و سازمان کاسته می‌شود، ارضاء نیازهای فردی وی نیز در بلندمدت سیر نزولی پیدا می‌کند. چنین پدیده‌ای از قوانین حاکم بر هر سیستمی است. زیرا سیستم به عنوان مجموعه‌ای از عناصر در تعامل با یکدیگر که می‌توانند بسته و یا باز باشد،^(۱) به صورتی است که ارتباط نامناسب یکی از این عناصر با عناصر دیگر، کل سیستم و در نتیجه عنصر مذکور را نیز مختل می‌سازد.

ساختار احساس تعاون

مفهوم احساس تعاون و یا علاقه اجتماعی محور نظریه روانشناسی فردی است که توسط آدلر در روانشناسی مطرح شده است. در این نظریه، احساس تعاون عبارت است از: آگاهی فرد از خود به عنوان واحدی از جامعه انسانی، و دیدگاهی که وی برای رابطه با این جامعه دارد. در این احساس است که کمک مداوم فرد به جامعه به منظور تأمین و تحصیل هدف آن شکل می‌گیرد.^(۲) این احساس عامل اصلی در شخصیت انسان برای ساختن یک اجتماع انسانی بهتر است. از دیدگاه آدلر، فرایند اجتماعی شدن انسان که از ابتدای تولد آغاز می‌گردد، عبارت است از تلاش برای یافتن جایگاهی در جامعه، و پرورش احساس تعلق، و سهم بودن در ساختن اجتماعی انسانی در قالب پایگاهی که کسب کرده است. آدلر علاقه اجتماعی را با احساس همدلی و همسانسازی با دیگران برابر می‌دانند. این مفهوم‌سازی در نظریه

انسان از آغاز خلقت ضرورت زندگی گروهی را به منظور بقای خود و اجتناب از اضمحلال درک کرده است. موجود انسانی از هنگام تولد در یک بافت اجتماعی پرورش می‌یابد و زندگی گروهی را در خانواده، سپس در قبیله و امروزه در جامعه متمدن بشری که در آن تعاون و همکاری برای حفظ منابع خود و جامعه در حکم قانون درآمده است، تجربه می‌کند. زبان نیز به منزله ابزار ارتباط از نیاز حیاتی به زندگی مشترک و تمایل به درک متقابل رشد کرده است. این احساس تعاون و علاقه اجتماعی از رابطه مادر و کودک از بدو تولد شکل می‌گیرد و بر اساس کمک مادر احساس تعاون متحول می‌گردد. مادر می‌تواند این احساس را تقویت و یا در نطفه خفه کند. در این رابطه و بستندویج روابط دیگر در منظومه خانواده، دگسردوستی و مهار خود محوری و رفتاری غیر اجتماعی رشد می‌کند و پیشرفت انسانیت و در نتیجه پیشرفت هر فرد را در جامعه تضمین می‌کند. اگر چه که علاقه اجتماعی به عنوان یک استعداد در هر موجود انسانی نهفته است و به منزله یکی از عناصر پایدار طبیعت انسان محسوب می‌شود، اما باید رشد یابد و این امر مستلزم مداخلات مادر است که به لحاظ روانی - فیزیولوژیک به کودک وابسته است.

کودک به تدریج می‌آموزد که برای بقا در سیستم، معیارهای جامعه را بپذیرد، نیازهای خود را از راههایی که از لحاظ اجتماعی قابل قبول است ارضاء کند، برای رسیدن به اهداف بلندمدت از نیازها و لذت‌های آنی چشم‌پوشی کند، با دیگران به منظور رسیدن به یک هدف مشترک همکاری کند، و گاهی در راه رسیدن به این اهداف از نیازها و منافع شخصی چشم‌پوشی کند. در این فرایند است که اجتماعی شدن انسان بوقوع می‌پیوندد. زندگی اجتماعی انسانها این واقعه است